TRANSCRIPT · EPISODE 210

Short Stories with Peter: The Last Train Home

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

66 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter, from Your English Toolbox.

به داستان‌های کوتاه با پیتر از Your English Toolbox خوش آمدید.

Today I have an original story for you called The Last Train Home.

امروز داستانی تازه برایتان دارم به نام آخرین قطار به خانه.

Find a comfortable place, and let us begin.

جای راحتی پیدا کنید و شروع کنیم.

The station was almost empty when Anna reached the platform.

وقتی آنا به سکو رسید، ایستگاه تقریبا خالی بود.

She looked at the clock, then at the tracks.

او به ساعت و سپس به ریل‌ها نگاه کرد.

Her train had already left.

قطارش قبلا رفته بود.

It was the last train home that night.

آن آخرین قطار آن شب به خانه بود.

Oh no, I am too late.

ای وای، خیلی دیر رسیدم.

Anna sat down on a bench and took a deep breath.

آنا روی نیمکتی نشست و نفس عمیقی کشید.

Her phone battery was almost empty, and she did not know what to do.

باتری تلفنش تقریبا خالی بود و نمی‌دانست چه کار کند.

Then she noticed a small cloth bag beside her.

بعد متوجه یک کیسه پارچه‌ای کوچک در کنار خود شد.

Inside was a pair of warm gloves and a folded piece of paper.

داخل آن یک جفت دستکش گرم و یک تکه کاغذ تاخورده بود.

On the paper was a name and a telephone number.

روی کاغذ یک نام و شماره تلفن نوشته شده بود.

Anna carried the bag to the station office.

آنا کیسه را به دفتر ایستگاه برد.

A woman in a station uniform looked up from her desk.

زنی با لباس ایستگاه از پشت میزش سر بلند کرد.

I found this bag on the platform.

این کیسه را روی سکو پیدا کردم.

Thank you for bringing it here.

ممنون که آن را اینجا آوردی.

The woman looked at the name on the paper.

زن به نام روی کاغذ نگاه کرد.

These belong to my father.

این‌ها مال پدرم هستند.

Anna watched as the woman called him.

آنا تماشا کرد که زن به او تلفن می‌زند.

He is still nearby, and he is coming back for them.

او هنوز همین نزدیکی است و برمی‌گردد تا آن‌ها را ببرد.

While the woman waited for her father, she placed the bag carefully on the desk.

زن در حالی که منتظر پدرش بود کیسه را با دقت روی میز گذاشت.

The gloves were old, but someone had repaired a small hole in one of them.

دستکش‌ها قدیمی بودند، اما کسی سوراخ کوچکی را در یکی از آن‌ها تعمیر کرده بود.

Anna looked at the neat stitches and imagined how useful warm gloves would be on a cold evening.

آنا به بخیه‌های مرتب نگاه کرد و تصور کرد دستکش‌های گرم در شبی سرد چقدر مفیدند.

Outside, the wind moved a few leaves along the empty street.

بیرون، باد چند برگ را در خیابان خالی حرکت می‌داد.

Anna wondered whether she should call someone for help, but her phone screen went dark.

آنا با خود فکر کرد آیا باید برای کمک به کسی زنگ بزند، اما صفحه تلفنش خاموش شد.

She put the phone away and waited quietly in the warm office.

تلفن را کنار گذاشت و در دفتر گرم آرام منتظر ماند.

From the desk, she could see the clock above the platform.

از کنار میز می‌توانست ساعت بالای سکو را ببیند.

A minute passed, and then another.

یک دقیقه گذشت و بعد یک دقیقه دیگر.

The woman thanked Anna again and noticed her tired face.

زن دوباره از آنا تشکر کرد و متوجه چهره خسته او شد.

Are you waiting for someone?

منتظر کسی هستی؟

I missed the last train home.

آخرین قطار به خانه را از دست دادم.

The woman checked the timetable on her desk.

زن جدول زمان‌بندی روی میزش را بررسی کرد.

There is no train tonight, but a night bus stops outside the station.

امشب قطاری نیست، اما یک اتوبوس شبانه بیرون ایستگاه توقف می‌کند.

She pointed to the bus stop across the street.

او به ایستگاه اتوبوس آن سوی خیابان اشاره کرد.

It goes to your town, and it leaves in twenty minutes.

به شهر تو می‌رود و بیست دقیقه دیگر حرکت می‌کند.

Anna felt her shoulders relax.

آنا احساس کرد شانه‌هایش آرام می‌شوند.

Thank you, I did not know about the bus.

ممنون، از این اتوبوس خبر نداشتم.

A few minutes later, the woman's father arrived and collected his gloves.

چند دقیقه بعد پدر زن رسید و دستکش‌هایش را برداشت.

He thanked Anna with a smile.

او با لبخند از آنا تشکر کرد.

When the night bus arrived, Anna climbed aboard.

وقتی اتوبوس شبانه رسید، آنا سوار شد.

She found a seat by the window and looked back at the station.

صندلی کنار پنجره پیدا کرد و به ایستگاه پشت سرش نگاه کرد.

The lights in the station office were still on.

چراغ‌های دفتر ایستگاه هنوز روشن بودند.

For a moment, she could see the woman and her father near the door.

برای لحظه‌ای زن و پدرش را نزدیک در دید.

The father lifted one hand to wave goodbye.

پدر دستش را برای خداحافظی بالا برد.

Anna waved back as the bus pulled away.

وقتی اتوبوس راه افتاد، آنا هم برای او دست تکان داد.

She had missed her train, but she had found another way home.

او قطارش را از دست داده بود، اما راه دیگری برای رسیدن به خانه پیدا کرده بود.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let’s dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید وارد بخش زبان شویم و چند واژه مهم داستان را بررسی کنیم.

First, a platform is the place where you wait to get on a train.

نخست، platform جایی است که برای سوار شدن به قطار منتظر می‌مانید: سکو.

For example, Anna found the bag on the platform.

برای مثال، آنا کیسه را روی سکو پیدا کرد.

Next, to miss a train means to arrive too late to travel on it.

سپس، miss a train یعنی آن‌قدر دیر رسیدن که نتوانید سوار قطار شوید: قطار را از دست دادن.

You can also miss a bus, a flight, or an appointment.

می‌توانید اتوبوس، پرواز یا قرار ملاقات را هم از دست بدهید.

Anna missed the last train, but she did not miss the night bus.

آنا آخرین قطار را از دست داد، اما اتوبوس شبانه را از دست نداد.

Our third expression is to belong to someone.

عبارت سوم ما belong to someone یعنی متعلق به کسی بودن است.

It tells us who owns something.

این عبارت به ما می‌گوید صاحب چیزی چه کسی است.

The gloves belonged to the station worker's father.

دستکش‌ها متعلق به پدر کارمند ایستگاه بودند.

Finally, take a deep breath means to breathe in slowly and fully.

در پایان، take a deep breath یعنی آرام و عمیق نفس کشیدن.

People often do this when they need a moment to calm down.

مردم اغلب زمانی این کار را می‌کنند که برای آرام شدن به لحظه‌ای فرصت نیاز دارند.

Now, can you remember where Anna found the lost bag?

حالا یادتان هست آنا کیسه گمشده را کجا پیدا کرد؟

She found it beside her on the platform.

او آن را کنار خود روی سکو پیدا کرد.

And how did she finally travel home?

و سرانجام چگونه به خانه رفت؟

She took the night bus.

او سوار اتوبوس شبانه شد.

Visit the episode page to read the story and explore its vocabulary at your own pace.

برای خواندن داستان و بررسی واژگان آن با سرعت دلخواهتان به صفحه این قسمت سر بزنید.

The link is in the description.

پیوند در توضیحات است.

Thank you for listening, and see you next time.

از همراهی شما سپاسگزارم و تا دیدار بعد.